

سلسله مباحث اعتقادی

حلقه اول

# نور علم

دکتر محمد بنی هاشمی





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



<https://entezarschool.ir>



@entezar\_school

تقدیم بہ:

ولی اللہ الاعظم عجل اللہ تعالی فرجه الشریف

امام طہریدو وحید وغریب

و «مء معین» ہی کہ اکنون گشده ہی شنکان معرفت است.

از جانب:

شعبہ می روز محشر،

احنت الرضا علیہ السلام و عمتہ الجواد علیہ السلام:

حضرت فاطمہ می معصومہ علیہا السلام

<https://entezarschool.ir>



@entezar\_school

## فهرست مطالب

۱۳	پیشگفتار
۱۷	بخش اول: بررسی نظریات مشهور در تعریف علم
۱۹	مقدمه: وجدانی و بدیهی بودن علم
۲۵	فصل ۱: بررسی نظریه‌ی علم حصولی
۲۵	وجود ذهنی: علم حصولی
۲۷	تفکیک بحث وجود ذهنی از بحث علم
۲۸	ناتوانی نظریه‌ی وجود ذهنی در توضیح کاشفیت علم
۲۹	وجدان: تنها معیار واقعی بودن
۳۱	علم: روشنایی و ظهور
۳۱	علم حصولی: خلط علم با معلوم
۳۳	فصل ۲: بررسی نظریه‌ی علم حضوری
۳۳	علم حضوری به صورت ذهنیه
۳۴	علم حضوری به ذات خود
۳۵	علم حضوری به حالات نفسانی
۳۶	اتحاد علم و معلوم در علم حضوری
۳۷	عدم فرض غفلت از معلوم به علم حضوری



۳۹	متّحد نبودن علم به نفس با نفس
۴۰	حضور: ظهور و روشنائی معلوم برای عالم
۴۱	متّحد نبودن صور ذهنیه با علم به آن‌ها
۴۲	عدم اتّحاد حالات نفسانی با علم آن‌ها
۴۵	خلط علم و معلوم در نظریه‌ی علم حضوری
۴۵	علم: روشنائی بدون واسطه‌ی شیء برای عالم
۴۷	راز خطا ناپذیری علم
۴۹	فصل ۳: بررسی نظریات مبتنی بر تصدیق بودن علم
۴۹	چهار فرضیه بر اساس تصدیق بودن علم
۵۰	بررسی نظریه‌ی «علم: مطلق تصدیق»
۵۲	بررسی نظریه‌ی «علم: تصدیق جازم»
۵۴	بررسی نظریه‌ی «علم: تصدیق جازم مطابق با واقع»
۵۶	بررسی نظریه‌ی «علم: تصدیق جازم مطابق با واقع از روی سببش»
۵۹	بخش دوم: احکام و اوصاف نور علم
۶۱	فصل ۱: ظهور ذاتی نور علم
۶۱	شناخت علم به ذات خودش
۶۲	تعبیر از علم با صیغه‌ی مصدر و اسم مصدر
۶۴	حکایت‌گری از «علم» با صیغه‌ی فاعلی و مفعولی
۶۴	«کشف»، «کاشف» و «ما به الکشف»
۶۵	معنای مصدری «کشف»
۶۷	تحلیل و بررسی فرض تفکیک میان «کشف» و «ما به الکشف»
۶۹	«انکشاف» و «مکشوفیت» یا «منکشف شدن»
۷۰	عالم و متعلّق علم: شرط معنا داری علم
۷۱	معرفت بسیط فطری نسبت به نور علم
۷۳	معرفت ترکیبی به نور علم
۷۶	نظر آلی (غیر استقلال‌لی) به نور علم
۷۷	علم مطبوع و علم مسموع





فهرست مطالب □ ۹

۷۹	..... معرفت ترکیبی: طریقی و موضوعی
۸۱	..... فصل ۲: رابطه‌ی علم با حافظه و حواس
۸۱	..... کمال حافظه در انسان
۸۳	..... حافظه، ذاکره و خاطره
۸۴	..... رابطه‌ی فکر با حافظه
۸۶	..... غیب بودن نور علم از حواس
۸۷	..... کاشفیت حواس به واسطه‌ی نور علم
۸۹	..... فصل ۳: علم: حقیقتی خود معیار
۸۹	..... علم و وجدان: ملاک واقعی بودن
۹۰	..... خود معیار بودن وجدان
۹۱	..... خود معیار بودن «بدهت»
۹۲	..... «کشف» یا «توهم کشف»؟!
۹۴	..... «واقعی» هم ارز با «وجدانی»
۹۶	..... تلاش برای بنا کردن واقع‌گرایی بر سیره‌ی عقلا
۹۷	..... ضرورت «خود معیار بودن نور علم و وجدان»
۹۸	..... مبتنی بودن سیره‌ی عقلا بر نور بودن علم
۱۰۰	..... بدهت: نام دیگری برای نور علم
۱۰۱	..... تفاوت وجدان با حواس
۱۰۲	..... خطای در حس: نشانه‌ی خطا ناپذیری وجدان
۱۰۲	..... تحلیل خطای واقعی
۱۰۳	..... خطای توهم
۱۰۵	..... طرح اشکال: احتمال وجود خطاهای ناشناخته
۱۰۵	..... ضرر نزدن این اشکال به نور بودن علم
۱۰۷	..... بخش سوم: شرافت و قداست نور علم
۱۰۹	..... فصل ۱: نور علم در احادیث
۱۱۵	..... فصل ۲: علو مرتبه‌ی نور علم
۱۱۵	..... منزّه بودن علم از اوصاف ظلماتیات



- ۱۱۶ ..... تعبیر از «علم» با واژه‌های «اشراف» و «احاطه»
- ۱۱۷ ..... متّصف نشدن علم به صفاتِ عالمان
- ۱۱۸ ..... اشکال «قیاس علم به اعراض عالمان» و پاسخ آن
- ۱۱۹ ..... متّصف نشدن نور علم به صفات معلومات
- ۱۲۱ ..... متّصف نشدن نور علم به صفت «حدوث»
- ۱۲۲ ..... تفکیک فاعل و فعل و مفعول در مورد علم
- ۱۲۳ ..... نور علم: فراتر از صفت «حدوث»
- ۱۲۴ ..... متّصف نشدن نور علم به صفت «تعدّد»
- ۱۲۴ ..... نور علم: عرش الهی
- ۱۲۶ ..... نور علم: برتر از مقیاس‌های مخلوقی
- ۱۲۷ ..... فصل ۳: حجّیت ذاتی نور علم
- ۱۲۷ ..... حجّت: دلیل و برهان الهی
- ۱۲۸ ..... حجّیت: ذات علم
- ۱۳۰ ..... عاقبت اُخروی عالم بی‌عمل
- ۱۳۰ ..... وسعت قلب برای تحمّل علم
- ۱۳۳ ..... نتیجه‌ی عدم تحمّل علم
- ۱۳۳ ..... فرار علم از عالم بی‌عمل
- ۱۳۵ ..... عدم استقرار علم در قلب
- ۱۳۶ ..... سعه‌ی صدر برای استقرار نور علم
- ۱۳۷ ..... علم بی‌عمل: سبب دوری از خدا
- ۱۳۸ ..... عالم بی‌عمل، بدتر از جاهل
- ۱۴۱ ..... بخش چهارم: علم بلامعلوم بشری
- ۱۴۳ ..... فصل ۱: نظریه‌ی ذات اضافه بودن علم
- ۱۴۳ ..... تنزّه علم از نیازمندی به معلوم
- ۱۴۴ ..... متعلّق داشتن: لازمه‌ی مفهوم «علم و نفی جهل»
- ۱۴۵ ..... ذات اضافه بودن علم از نظر فلاسفه
- ۱۴۷ ..... تعریف فلاسفه از علم



فهرست مطالب □ ۱۱

۱۴۷	.....	قاعده‌ی فلسفی «کُلّ معلوم فهو موجود»
۱۴۹	.....	اتحاد علم و معلوم در فلسفه
۱۵۰	.....	خلط فلاسفه بین مطلب درست و نادرست
۱۵۳	.....	فصل ۲: برخی از مصادیق علم بلامعلوم بشر
۱۵۳	.....	علم بلامعلوم نسبت به عدم مطلق
۱۵۴	.....	عدم مصداقی: نقیض وجود
۱۵۵	.....	علم بلامعلوم نسبت به «بودن» و «نبودن» غیرواقعی
۱۵۷	.....	علم بلامعلوم نسبت به «طبیعت» یا «ماهیت»
۱۵۸	.....	علم بلامعلوم نسبت به آینده
۱۶۰	.....	علم پیشین نسبت به افعال اختیاری بندگان
۱۶۰	.....	علم بلامعلوم انسان: آیه‌ی تنزیهی علم بلامعلوم خداوند
۱۶۳	.....	* پیوست فصل دوم
۱۶۷	.....	بخش پنجم: طلب علم از معدن علم
۱۶۹	.....	فصل ۱: اهل بیت <small>علیهم‌السلام</small> مثل اعلای خدا و معدن علم
۱۶۹	.....	مثل اعلی و معدن علم الهی
۱۷۰	.....	اهل بیت: معادن علم
۱۷۱	.....	علم: فقط در مکتب اهل بیت <small>علیهم‌السلام</small>
۱۷۷	.....	فصل ۲: ضرورت و چگونگی طلب علم
۱۷۷	.....	تعلّم: فقط از عالم ربّانی
۱۸۰	.....	شرفیابی عنوان بصری خدمت امام صادق <small>علیه‌السلام</small>
۱۸۲	.....	طلب علم و فهم از خداوند
۱۸۳	.....	حقیقت بنده‌بودن
۱۸۶	.....	نشانه‌های حقیقت بندگی
۱۸۹	.....	اولین درجه‌ی تقوی
۱۹۳	.....	نُه سفارش به رهجویان
۱۹۷	.....	فصل ۳: بایسته‌ها و نبایسته‌های طلب علم
۱۹۷	.....	جایگاه بایسته‌ها و نبایسته‌ها



۱۹۸	تواضع: رأس علم
۱۹۹	اقرار و اعتراف به جهل
۲۰۱	حبّ ریاست: آفت علما
۲۰۱	بیزاری عالم از حسادت
۲۰۴	عقوبت تکبر عالمان
۲۰۶	مدارای عالم
۲۰۶	ملازمت علم با حلم
۲۰۸	نشانه‌ی علم: سکوت و حلم
۲۰۹	اخلاق پسندیده و ناپسند
۲۱۰	اخلاص در طلب علم
۲۱۱	نشانه‌ی اخلاص در طلب علم: رعایت آداب تعلّم
۲۱۷	اخلاص در عمل به علم و تعلیم آن
۲۱۷	زهد در دنیا: نتیجه‌ی اخلاص در علم
۲۱۸	پُر خوری: آفت علم و عالم
۲۱۹	آثار و برکات جوع
۲۲۱	اثر لقمه‌ی حلال در عالم شدن
۲۲۱	غذا خوردن به خاطر شهوت
۲۲۲	محبت اهل بیت <small>علیهم‌السلام</small> : شرط تأثیر همه‌ی سفارش‌ها
۲۲۴	جایگاه بی‌بدیل حجّت حیّ خدا در طریق کسب علم
۲۲۷	فهرست منابع



## پیشگفتار

خداوند را شاکرم که به این بنده‌ی ناچیز خود عنایتی فرمود تا در طول سال‌های گذشته در مباحث مهم اعتقادی (علم، عقل، توحید و عدل) کتاب‌هایی را به علاقمندان معارف اهل بیت علیهم‌السلام ارائه نماید. تجربه‌ای که در مورد چهارده حلقه‌ی درس‌های مهدویت بود، باعث شد تا به پیشنهاد برخی از دوستان فاضل، سلسله مباحث اعتقادی با نظم و ترتیب جدیدی به رشته‌ی تحریر در آید. ویژگی مهم این درس آن است که مطالب اصلی و کلیدی در مباحث اعتقادی، با دقت و عمق بیشتر و با بیانی روان‌تر، در سطح مناسب اهل فضل ارائه گردد. محورهای اصلی مورد بحث در این حلقه‌ها شامل موضوعات علم، عقل، توحید، عدل، خلقت، طبیعیات و معاد است. البته مکمل این مباحث، موضوعات نبوت و امامت می‌باشد که امیدواریم همه‌ی این‌ها به فضل الهی به گونه‌ای مطلوب به تدریج به رشته‌ی تحریر در آید.

طبیعی است که آنچه در این درس می‌آید، اشتراک موضوعی فراوانی با کتاب‌های گذشته دارد، اما در بسیاری از موضوعات، ورود و خروج مطالب و نیز زاویه‌ی نگرش به آن‌ها جدید است و لذا ان شاء الله قطعاً برای اهل علم، حاوی نکات ظریف و عمیق تازه‌ای می‌باشد. بدیهی است که با انتشار این درس، مطالب کتاب‌های پیشین تنها در صورتی قابل انتساب به نویسنده خواهد بود که با کتاب جدید هماهنگ باشد. البته سعی بر این است که «سلسله مباحث اعتقادی» به گونه‌ای تنظیم گردد که



حدّا کثر مطالب مورد قبول کتاب‌های قبلی را پوشش دهد تا این که خواننده‌ی گرامی از رجوع به آن‌ها بی‌نیاز گردد.

اکنون اوّلین حلقه از این دروس تحت عنوان «نور علم» به علاقمندان عرضه می‌گردد. در این حلقه سعی کرده ایم که اکثر مطالب «کتاب علم» که در سال ۱۳۹۱ منتشر شده، بارویکردی دقیق‌تر و عمیق‌تر و همراه با مطالبی جدید، ارائه شود و طبیعتاً جایگزین آن خواهد بود. این کتاب در پنج بخش تنظیم شده است:

بخش اوّل به «بررسی نظریات مشهور در تعریف علم» اختصاص یافته که در آن ضمن نقد آراء مشهور، حقیقت نور علم با اتکاء به «وجدان و بداهت» معرفی می‌گردد. علتّ مقدم کردن این بحث، رواج زیاد تفکّرات فلسفی و انس فراوان افراد با آنهاست که متأسّفانه سایه‌ی سنگین خود را بر اذهان عمومی - حتی کسانی که موافقتی با مکاتب فلسفی ندارند و بعضاً در مباحثی مخالفت هم دارند - انداخته است. به همین جهت به محض آن که بحث «علم» مطرح می‌شود، همان افکار فلسفی برای خواننده، نقش آفرینی می‌کند.

در بخش دوم به بیان «احکام و اوصاف نور علم» پرداخته ایم که در آن، ابتدا «معرفت نور علم به خودش» تبیین شده و سپس عینیّت نور علم را با حافظه توضیح داده ایم و در فصل پایانی آن، موضوع بسیار مهمّ «خود معیار بودن نور علم» مورد بحث قرار گرفته است.

در بخش سوم تحت عنوان «شرافت و قداست نور علم» ابتدا گزیده‌ای از احادیثی که به نور بودن علم، تصریح کرده‌اند، آورده شده و سپس بحث بسیار مهمّ «علو مرتبه‌ی نور علم» را مطرح کرده ایم و آن‌گاه به بیان «حجّیت ذاتی نور علم» پرداخته شده است. بخش چهارم کتاب به تشریح «علم بلامعلوم انسان» اختصاص یافته که در آن ابتدا به نقد نظریه‌ی «ذات اضافه بودن علم» که در فلسفه و عرفان، مسلّم انگاشته شده، پرداخته ایم و سپس چهار مصداق از علم بلامعلوم بشری را معرفی کرده ایم. آشنایی با «علم بلامعلوم انسان» می‌تواند زمینه و بستر مناسبی برای تصدیق و اذعان به علم بلامعلوم الهی باشد که ان شاء الله در حلقه‌های بعدی مباحث اعتقادی، مطرح خواهد شد.



پایان بخش کتاب، عمدتاً به ارائه‌ی آموزه‌های عملی در باره‌ی طلب علم از معدن علم - که اهل بیت علیهم‌السلام هستند - اختصاص دارد که در آن، به بیان ضرورت و چگونگی طلب علم و آداب تعلّم از اهل علم، تحت عنوان «بایسته‌ها و نبایسته‌های طالب علم» پرداخته شده است.

امیدواریم انتشار این حلقه، خوانندگان عزیز را بیش از پیش با معارف بی‌نظیر قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام آشنا نماید و طلیعه‌ی مبارکی برای عرضه‌ی هر چه زودتر حلقه‌های بعدی این مباحث باشد. همزمان شدن اتمام این حلقه با سالروز میلاد کریمه‌ی اهل بیت علیهم‌السلام حضرت فاطمه‌ی معصومه علیها‌السلام برای نویسنده، نشانه‌ای بر این حقیقت است که آن چه در این حلقه و حلقه‌های بعدی آمده و خواهد آمد، به برکت توّسل به آن بی‌بی و عنایت خاصّ ایشان بوده است. به امید آن که همواره قدر دان این همه لطف و عنایت آن شفیعه‌ی روز محشر باشیم.

والحمد لله ربّ العالمین

سید محمد بنی‌هاشمی

غزه‌ی ذیقعدة الحرام ۱۴۳۹

تیرماه ۱۳۹۷





بخش اول

بررسی نظریات مشهور در تعریف علم





## مقدمه

### وجدانی و بیدگی بودن علم

بیشترین کسانی که در طول تاریخ تا به امروز درباره‌ی حقیقت «علم» سخن گفته‌اند، فلاسفه می‌باشند. ایشان پیش از ظهور اسلام، در این باره، نظریاتی ارائه کرده‌اند و پس از آن هم فیلسوفان مسلمان و غیر مسلمان در این زمینه، به تفصیل، نظریه پردازی کرده‌اند. متکلمان نیز متأثر از فلاسفه، در این حوزه به اظهار نظر پرداخته‌اند. محور مشترکی که می‌توان ادعا کرد عموم اهل نظر بر آن، تأکید داشته‌اند، «بدهت» علم و بی‌نیازی آن از تعریف است.

به عنوان نمونه ملاًصدرا تصریح می‌کند که تعریف «علم» به حدّ و رسم منطقی، امتناع دارد و دلیل این امتناع این است که:

لَا شَيْءٌ أَعْرَفُ مِنَ الْعِلْمِ<sup>۱</sup>

هیچ چیز، شناخته شده‌تر از علم نیست.

ایشان در بیان علت این که چیزی شناخته شده‌تر از علم نیست، به یک حقیقت وجدانی اشاره کرده است:

لَا شَيْءٌ أَعْرَفُ مِنَ الْعِلْمِ لِأَنَّهُ حَالَةٌ وَجْدَانِيَّةٌ نَفْسَانِيَّةٌ يَجِدُهَا الْحَيُّ  
الْعَلِيمُ مِنْ ذَاتِهِ ابْتِدَاءً مِنْ غَيْرِ لُبْسٍ وَلَا اشْتِبَاهٍ وَ مَا هَذَا شَأْنُهُ يَتَعَدَّرُ

۱. الاسفار الاربعة / ۳ / ۲۷۸.

أَنْ يُعْرَفَ بِمَا هُوَ أَجَلِيَّ وَأَظْهَرُ وَ لِأَنَّ كُلَّ شَيْءٍ يَظْهَرُ عِنْدَ الْعَقْلِ بِالْعِلْمِ  
بِهِ فَكَيْفَ يَظْهَرُ الْعِلْمُ بِشَيْءٍ غَيْرِ الْعِلْمِ.<sup>۱</sup>

هیچ چیز شناخته شده‌تر از علم نیست؛ چرا که علم، یک حالت وجدانی نفسانی است که [موجود] زنده‌ی آگاه، آن را نخست از ذات خویش بدون هیچ اشتباه و خطایی می‌یابد و چیزی که شأنش این باشد، امکان ندارد به چیزی آشکارتر و ظاهرتر [از خودش] شناخته شود، و [علت دیگر این‌که] هر چیزی نزد عقل، به واسطه‌ی علم به آن آشکار می‌گردد، پس چگونه [امکان دارد] علم، به چیزی جز علم، آشکار گردد؟

در این عبارت به دو نکته‌ی اساسی اشاره شده است:

یکی این‌که حقیقت علم را هر شخص دارای علمی بدون آن‌که در تشخیص و شناخت آن به اشتباه افتد، وجدان می‌کند.

دوم این‌که همه‌ی اشیاء به واسطه‌ی علم برای عاقل آشکار می‌گردند، پس چگونه ممکن است علم، به چیزی غیر خودش آشکار گردد؟ این دو نکته، به عنوان دو دلیل برای این حقیقت که: «چیزی شناخته شده‌تر از علم نیست»، بیان شده است. هم ایشان در اثر دیگر خود، علم را به دلیل وجدانی بودنش، بی‌نیاز از تعریف شدن دانسته است:

الْعِلْمُ وَ هُوَ هَيْئَةٌ نَفْسَانِيَّةٌ يَنْكَشِفُ بِهَا الْأَشْيَاءُ وَ هُوَ غَنِيٌّ عَنِ التَّعْرِيفِ  
لِأَنَّهُ أَمْرٌ وَجْدَانِيٌّ.<sup>۲</sup>

علم و آن یک هیأت نفسانی است که به واسطه‌ی آن، اشیا آشکار می‌گردند و آن، بی‌نیاز از تعریف است؛ زیرا یک امر وجدانی می‌باشد.

برخی از فیلسوفان معاصر نیز بر وجدانی و بدیهی بودن علم، تأکید ورزیده‌اند. علامه‌ی طباطبایی در «نهایة الحکمة» چنین آورده است:

۱. الاسفار الاربعة / ۳ / ۲۷۸.

۲. مفاتیح الغیب / ۲۶۱.

بخش اول: بررسی نظریات مشهور در تعریف علم □ ۲۱

وَجُودُ الْعِلْمِ ضَرُورِيٌّ عِنْدَنَا بِالْوَجْدَانِ وَكَذَلِكَ مَفْهُومُهُ بَدِيهِيٌّ لَنَا.<sup>۱</sup>  
وجود علم نزد ما وجداناً ضروری (بدیهی) است و نیز مفهوم آن، برای ما بدیهی می‌باشد.

شارح «نهایة الحکمة» نیز در شرح عبارت فوق، به وجدانی بودن اقسام علم، تصریح کرده است:

الْعِلْمُ بِكِلَا قِسْمِيهِ مِنَ الْوَجْدَانِيَّاتِ.<sup>۲</sup>

علم با هر دو قسم خود، از وجدانیات است.

علاوه بر فیلسوفان، برخی متکلمان مسلمان نیز به «وجدانی» و «تعریف ناپذیر» بودن علم، تصریح کرده‌اند.

مرحوم خواجه نصیر طوسی می‌فرماید:

الْعِلْمُ وَهُوَ إِمَّا تَصَوُّرٌ أَوْ تَصْدِيقٌ جَازِمٌ مُطَابِقٌ ثَابِتٌ وَلَا يُحَدُّ.<sup>۳</sup>

علم - که یا تصور است، یا تصدیق جزمی ثابت مطابق [با واقع] - و قابل تعریف نیست.

و علامه‌ی حلّی در شرح عبارت «لَا يُحَدُّ» چنین آورده است:

أَقُولُ: اِخْتَلَفَ الْعُقَلَاءُ فِي الْعِلْمِ فَقَالَ قَوْمٌ: إِنَّهُ لَا يُحَدُّ لِظُهُورِهِ، فَإِنَّ الْكَيْفِيَّاتِ الْوَجْدَانِيَّةَ لِيُظْهِرَهَا لَا يُمَكِّنُ تَحْدِيدَهَا... وَالْعِلْمُ مِنْهَا، وَإِلَّا غَيْرَ الْعِلْمِ إِنَّمَا يُعَلَّمُ بِالْعِلْمِ فَلَوْ عَلِمَ الْعِلْمُ بِغَيْرِهِ لَزِمَ الدَّوْرُ.<sup>۴</sup>

می‌گویم: عقلا در مورد علم اختلاف کرده‌اند. پس گروهی گفته‌اند: «آن (علم) به خاطر آشکار بودنش قابل تعریف نیست؛ زیرا کیفیت‌های وجدانی به

۱. نهایة الحکمة / ۲۳۶.

۲. نهایة الحکمة (تعلیق فیاضی) / ۴ / ۹۱۷.

۳. تجرید الاعتقاد / ۱۶۹.

۴. کشف المراد / ۲۲۵ و ۲۲۶.

خاطر آشکاری‌شان، تعریف پذیر نیستند... و علم از جمله‌ی آن‌هاست و بدین خاطر که غیر علم فقط به واسطه‌ی علم شناخته می‌شود، پس اگر علم به غیر خودش شناخته شود، دور لازم می‌آید».

مرحوم علامه به همان دو نکته‌ای که از ملاحظه نقل کردیم، اشاره کرده و به این دو دلیل، علم را غیر قابل توصیف و بی‌نیاز از آن می‌شمارد. این‌ها نمونه‌هایی است از آن‌چه برخی فلاسفه و متکلمان مسلمان، در خصوص «تعریف ناپذیری و بداهت علم» آورده‌اند. آن‌چه به وضوح در مدّعی ایشان مشاهده می‌شود، تکیه کردن به «وجدان» و «بداهت» است و این‌که «علم» به دلیل وجدانی و بدیهی بودنش، نیاز به تعریف ندارد و بلکه به همین دلیل از هر چیزی شناخته شده‌تر است.

در همه‌ی این سخنان، مسلم دانسته شده که اگر چیزی وجدانی و بدیهی باشد، در آن «لُبّس» و «اشتباه» راه ندارد و این یعنی در اعتبار و اعتماد به آن، جای شک و تردید نیست. با این ترتیب می‌توان از «وجدان» و «بداهت» به عنوان معیار و ملاک «علم» سخن گفت و بر همین اساس، نظریه‌هایی که در باب حقیقت علم، مطرح شده رامحک زد.

آن‌چه در این فصل و فصول آینده در صدد بیان آن هستیم، این است که آیا آن‌چه «علم حصولی و حضوری» نامیده شده، حقیقتاً «وجدانی» و «بدیهی» است یا خیر؟ همچنین آیا می‌توان تقسیم علم را به تصوّر و تصدیق، وجدانی دانست؟ علاوه بر این، آیا با معیار وجدان و بداهت، می‌توانیم علم را مساوی با «تصدیق» یا «تصدیق جازم» و یا «تصدیق جازم مطابق با واقع» بدانیم یا خیر؟

خلاصه این‌که درباره‌ی حقیقت علم، تنها معیاری که می‌تواند مورد اعتماد باشد، همین «وجدان» و «بداهت» است و هر نظریه‌ای در این خصوص باید با همین محک سنجیده شود تا میزان صحّت آن، روشن گردد. در ادامه با همین معیار، نظریه‌های مشهوری را که درباره‌ی حقیقت «علم» از طرف فیلسوفان و متکلمان مسلمان ارائه شده، محک می‌زنیم تا روشن شود که هیچ‌یک از این نظریه‌ها، بیانگر حقیقت علم



بخش اول: بررسی نظریات مشهور در تعریف علم □ ۲۳

نیستند. هدف اصلی ما از این بررسی‌ها این است که روشن شود: حقیقت علم، چیزی جز خود «وجدان» و «بدهت» نیست و آنچه به عنوان معیار و ملاک علم برای همه‌ی عقلا مقبول و مسلم دانسته شده، همانا خود «علم» است. به بیان دیگر باید گفت که «علم» یک حقیقت «خود معیار» است و همه‌ی کسانی که به وجدانی و بدیهی بودن چیزی اعتماد می‌کنند، در واقع به «خود معیار» و «خود بنیاد» بودن علم، اقرار و اعتراف می‌کنند؛ بدون آن که خود به این امر توجه داشته باشند.







# فصل ۱

## بررسی نظریه‌ی علم حصولی

وجود ذهنی: علم حصولی

یکی از مشهورترین نظریات درباره‌ی علم، نظریه‌ی «علم حصولی» است. می‌گویند:

المَعْرُوفُ مِنْ مَذْهَبِ الْحُكَمَاءِ أَنَّ لِهَذِهِ الْمَاهِيَاتِ الْمَوْجُودَةَ فِي الْخَارِجِ الْمُرْتَبَةَ عَلَيْهَا آثَارُهَا وَجُوداً آخَرَ لَا يَتَرْتَّبُ عَلَيْهَا فِيهِ آثَارُهَا الْخَارِجِيَّةُ بِعَيْنِهَا وَ إِن تَرْتَّبَتْ آثَارُ آخَرَ غَيْرَ آثَارِهَا الْخَارِجِيَّةِ وَ هَذَا النَّحْوُ مِنَ الْوُجُودِ هُوَ الَّذِي نُسَمِّيهِ الْوُجُودَ الذَّهْنِيَّ وَ هُوَ عِلْمُنَا بِمَاهِيَاتِ الْأَشْيَاءِ<sup>۱</sup>

طریق معروف حکما اینست که این ماهیات موجود در خارج که آثارشان بر آنها مترتب است، وجود دیگری دارند که در آن، آثار خارجی‌شان عیناً بر آنها مترتب نیست، هر چند آثاری دیگر غیر از آثار خارجی [بر آنها] مترتب می‌شود. و این نحو از وجود، همان است که آن را وجود ذهنی می‌نامیم و آن، علم ما به اشیاء است.

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، برای ماهیات، دو نحوه‌ی از وجود (خارجی و

۱. نهاية الحکمة / ۳۴.

ذهنی) قائل شده‌اند که هر کدام منشأ آثار خاص خود هستند و سپس تصریح کرده‌اند که علم ما نسبت به ماهیات اشیا، همین وجود ذهنی آنهاست.<sup>۱</sup> حاج ملاهادی سبزواری از این عقیده، چنین یاد کرده است:

لِلشَّيْءِ غَيْرُ الْكَوْنِ فِي الْأَعْيَانِ كَوْنٌ بِنَفْسِهِ لَدَى الْأَذْهَانِ<sup>۲</sup>  
برای [هر] چیز غیر از هستی عینی، هستی مستقلی در اذهان می‌باشد.

این فیلسوفان معتقدند که هر ماهیتی دو نحوه از وجود را داراست: یکی وجود خارجی و دیگری وجود ذهنی. وجود خارجی و ذهنی هر چیز، با هم اتحاد ماهوی دارند و تفاوتشان صرفاً در آثار وجودی‌شان است. به عنوان مثال آتش، ماهیتی است که حرارت و سوزاندگی، اثر وجود خارجی آن است، ولی وجود ذهنی همین آتش، این اثر را ندارد. علامه‌ی طباطبایی در «نهایة الحکمة» علم حصولی به اشیا را مساوی با وجود ذهنی آنها دانسته است:

قَدْ تَقَدَّمَ فِي بَحْثِ الْوُجُودِ الذَّهْنِيِّ أَنَّ لَنَا عِلْمًا بِالْأَشْيَاءِ الْخَارِجَةِ عَنَّا  
فِي الْجُمْلَةِ بِمَعْنَى أَنَّهَا تَحْضُرُ عِنْدَنَا بِمَاهِيَّاتِهَا بِعَيْنِهَا لَا بِوُجُودَاتِهَا  
الْخَارِجِيَّةِ الَّتِي تَتَرْتَّبُ عَلَيْهَا آثَارُهَا الْخَارِجِيَّةُ فَهَذَا قِسْمٌ مِنَ الْعِلْمِ وَ  
يُسَمَّى عِلْمًا حُصُولِيًّا.<sup>۳</sup>

در بحث وجود ذهنی گذشت که ما فی الجملة به اشیا خارج از خود، علم داریم؛ به این معنا که ماهیات آنها، عیناً نزد ما حاضرند [البته] نه با وجودهای خارجی‌شان - که آثار خارجی آنها بر آن مترتب است - پس این، نوعی از علم است و علم حصولی نامیده می‌شود.

فرض اتحاد ماهوی میان وجود ذهنی و خارجی اشیا، برای این است که حکایت‌گری وجود ذهنی (مفاهیم) اشیا را از وجود عینی آنها، توجیه نمایند. اما

۱. اگر برخی از صاحب نظران معاصر این سخن را نپذیرفتند، خللی در انتقادهای وارد بر نظریه‌ی علم حصولی وارد نخواهد شد. ادامه‌ی مباحث این نکته را روشن خواهد کرد.

۲. شرح المنظومة / ۲ / ۱۲۱.

۳. نهایة الحکمة / ۲۳۶.

بخش اول: بررسی نظریات مشهور در تعریف علم □ ۲۷

سخن ما با این فلاسفه، درست در همین نقطه است که: این حکایت‌گری به چه دلیل است؟ آیا ادله‌ی اثبات وجود ذهنی، اتحاد ماهوی بین ذهن و عین را ثابت می‌کند تا از این طریق، حکایت‌گری وجود ذهنی از وجود خارجی، اثبات شود؟ سؤال اساسی‌تر این است که: به چه مجوزی از واقعیت خارج از ذهن، سخن گفته می‌شود؟

### تفکیک بحث وجود ذهنی از بحث علم

یکی از شاگردان میرز علامه طباطبایی در تعلیقه‌ای که بر «نهایة الحکمة» آورده، به نکته‌ای دقیق اشاره نموده که ترجمه‌ی آن چنین است:

کسانی که وجود ذهنی را اثبات می‌کنند، باید اولاً به وجود ذهن و صور و مفاهیم ذهنی استدلال نمایند و ثانیاً بر این که این مفاهیم ذهنی، از موجودات عینی، حکایت‌گری می‌کنند و مطابق با آنها هستند، استدلال نمایند. و همه‌ی آنچه برای اثبات وجود ذهنی به آن تمسک شده، ناظر به مطلب اول است - چنان که در متن [نهایة الحکمة] ملاحظه می‌کنی - و حق این است که وجود ذهن و صور و مفاهیم ذهنی، به علم حضوری ثابت است و نیازی به برهان ندارد. پس آنچه در این جا به عنوان دلیل آورده می‌شود، از حدّ تنبّه دادن برای جلب توجه فرد غافل، تجاوز نمی‌کند. و اما اثبات مطابقت موجود ذهنی با [موجود] خارجی، امری است که پیرامون آن نزد فلاسفه‌ی غرب، مناقشات زیادی واقع شده، ولی هنوز در فلسفه‌ی اسلامی، جایگاه مناسب خود را پیدا نکرده است.<sup>۱</sup>

طبق این بیان، ادله‌ی اثبات وجود ذهنی بیش از این اثبات نمی‌کند که صور و مفاهیمی در ذهن انسان، موجود است. البته این مطلب به خاطر بداهتش، احتیاج به دلیل و برهان هم ندارد و استدلال‌های فلاسفه در این بحث، صرفاً جنبه‌ی تذکر و تنبّه دادن به شخص غافل را دارد. اما این استدلال‌ها، هیچ کدام اتحاد ماهوی بین وجود

۱. تعلیقة علی نهایة الحکمة (مصباح) / ۶۶.



ذهنی و خارجی اشیا و حکایت‌گری ذهن از خارج را اثبات نمی‌کند و اصولاً ناظر و مربوط به آن هم نمی‌باشد، بلکه به قول ایشان، هنوز جایگاه مناسب خود را در فلسفه‌ی اسلامی پیدانکرده؛ هر چند که فلاسفه‌ی غرب در این زمینه، ردّ و اثبات‌های زیادی را مطرح کرده‌اند.

خلاصه این‌که: بحث وجود ذهنی از بحث «اتحاد ماهوی بین ذهن و خارج و حکایت یکی از دیگری» جداست. بنابراین برای این حکایت‌گری، باید ادله‌ای غیر از آنچه برای اثبات وجود ذهنی آورده‌اند، ارائه‌گردد.

### ناتوانی نظریه‌ی وجود ذهنی در توضیح کاشفیت علم

توجه به این امر از جانب صاحب تعلیقه‌ی فوق، زمینه‌ساز توجه عمیق‌تریکی از شاگردان ایشان به مسأله‌ی وجود ذهنی شده تا در تعلیقه‌ی خود بر نه‌ایة الحکمة صریحاً اظهار نماید که:

إِنَّ كُلَّ وَاحِدٍ مِّنَّا يَجِدُ فِي ذَهْنِهِ مَفَاهِيمَ وَ هَذِهِ الْمَفَاهِيمُ مِنْ جِهَةِ أَنَّهَا حَاكِيَةٌ بِالذَّاتِ لِمَا وَرَاءَهَا عُلُومٌ حُصُولِيَّةٌ.<sup>۱</sup>

همانا هر یک از ما در ذهن خود، مفاهیمی را در می‌یابد و این مفاهیم از جهت این‌که ذاتاً از ماوراء خود، حکایت می‌کنند، علم‌های حصولی هستند.

الْوُجُودُ الذَّهْنِيُّ شَأْنُهُ الْحِكَايَةُ لِمِصْدَاقِهِ وَ وَاقِعُهُ بِحُكْمِ الْوَجْدَانِ وَ أَمَّا حَدِيثُ مُطَابَقَتِهِ لِمَا نَعْتَقِدُهُ مِصْدَاقاً لَهُ فَهُوَ أَمْرٌ آخِرٌ إِذْ رُبَّمَا يَقَعُ خَطَأٌ فِي التَّطْبِيقِ.<sup>۲</sup>

شأن وجود ذهنی به حکم وجدان، حکایت‌گری از مصداق و واقعیت آن است ولی سخن گفتن از مطابقت آن (وجود ذهنی) با آن‌چه ما آن را مصداقش می‌شماریم، امر دیگری است. زیرا چه بسا اشتباهی در تطبیق [وجود ذهنی با آن‌چه مصداقش می‌دانیم] رخ دهد.

۱. تعلیقه‌ی فیاضی بر نه‌ایة الحکمة / ۴ / ۹۱۷.

۲. همان / ۱ / ۱۴۵.

ایشان در تعلیقات خود در همین موضوع می‌فرماید:

إِنَّ حِكَايَةَ الصُّورَةِ الذَّهْنِيَّةِ لَوَاقِعِهَا أَعَمُّ مِنْ أَنْ يَكُونَ وَاقِعُهَا مَا نَحْسَبُهُ  
وَاقِعاً لَهَا أَوْ غَيْرَهُ فَرُبَّمَا يَقَعُ الْخَطَأُ فِي التَّطْبِيقِ.<sup>۱</sup>

همانا حکایت‌گری صورت ذهنی از واقع خودش، اعم است از این‌که واقع آن، همان چیزی باشد که آن را واقعش می‌پنداریم، یا غیر آن باشد. پس چه بسا اشتباه در تطبیق رخ دهد.

ایشان در ادامه‌ی توضیحات خود با بیان مثالی روشن می‌کند که هرچند حکایت‌گری وجود ذهنی از مصداق واقعی‌اش، به حکم وجدان، بدیهی و مسلم است، اما لازمه‌ی این حکایت‌گری، این نیست که «محکمی‌اش» آن را در خارج از ذهن، واقعی بدانیم و به همین جهت تصریح می‌کند که حکایت‌گری وجود ذهنی از مصداق واقعی‌اش، لازم نمی‌آورد که آن مصداق، وجود خارجی داشته باشد:

فَالْحِكَايَةُ لَا تَسْتَلْزِمُ وُجُودَ الْمَحْكِيِّ فِي الْخَارِجِ.<sup>۲</sup>

پس حکایت‌گری [وجود ذهنی از مصداق واقعی‌اش] مستلزم وجود محکی [اش] در خارج نیست.

با این ترتیب آنچه ایشان، «حکایت‌گری ذاتی وجود ذهنی از مصداقش» نامیده، مسأله‌ی اصلی در باب علم را حل نمی‌کند. این مسأله همان «کاشفیت علم از آن چیزی است که ما آن را مکتشف می‌دانیم» یا به تعبیر دیگر «مطابقت علم با معلوم خارجی» است که در بیان ایشان، کماکان لاینحل مانده است.

### وجدان: تنها معیار واقعی بودن

اما سخن اصلی در همان مدّعی اولیه‌ی این محشّی محترم است؛ که اصل حکایت‌گری وجود ذهنی را از مصداق واقعی خود، به حکم وجدان، مسلم دانسته است. سؤال اساسی این است که به چه مجوزی برای وجود ذهنی، مصداق واقعی قائل

۱. تعلیقه‌ی فیاضی بر نه‌ایة الحکمة / ۱ / ۱۵۰.

۲. همان.

می‌شویم؟ اصل این‌که خارج از وجود ذهنی واقعیتی هست، چگونه برای ما احراز می‌شود؟ ابتدا باید اصل واقعیت اثبات شود تا سپس درباره‌ی حکایت‌گری وجود ذهنی از آن واقع، سخن بگوییم.

اگر ما جز از طریق صور و مفاهیم ذهنی، راهی به سوی واقع و خارج نداشتیم، چگونه می‌توانستیم سخن از واقع بگوییم؟ اگر ما بودیم و یک سری صورت‌های ذهنی، حداکثر واقعیتی که می‌توانستیم ادعا کنیم، همان وجودات ذهنی بود، اما این‌که این وجودات، صور و مفاهیمی هستند که از مصداق واقعی خود حکایت می‌کنند، هرگز قابل اثبات نبود. نه فقط قابل اثبات نبود، بلکه قابل فرض هم نبود؛ چرا که اصلاً «فرض» مصداق واقعی داشتن برای وجودهای ذهنی، فرع بر این است که یک امر واقعی برای ما «کشف» شده باشد. آیا چنین کشفی برای ما رخ داده است؟ به بیان دیگر: «به چه دلیل، «محکمی‌عنه» وجود ذهنی را مصداق یک امر واقعی می‌دانیم؟» اما سؤال ریشه‌ای‌تر این است که ما به چه مجوزی کلمه‌ی «واقعی» را به چیزی اطلاق می‌کنیم؟ مقصود ما از این واژه چیست؟ اگر دقت کنیم، در می‌یابیم که کلمه‌ی «واقعی» فقط به چیزی که آن را وجدان می‌کنیم، اطلاق می‌شود و تنها معیار واقعی بودن یک چیز، وجدانی بودن آن است. ما خود را «واقعی» و غیر موهوم می‌دانیم، تنها به این دلیل که «خود» را وجدان می‌کنیم. کمالات خود را (از قبیل علم و حرّیت) نیز واقعی می‌دانیم، صرفاً به این دلیل که خود را عالم و حرّ می‌یابیم. هیچ معیاری جز وجدان کردن برای این‌که چیزی را «واقعی» بنامیم، وجود ندارد. «وجدان» هم چیزی جز «کشف» نیست و اگر کشف و وجدانی در کار نبود، اصلاً چیزی که آن را «واقعی» بنامیم، برای ما مطرح نمی‌شد.

بنابراین همه‌ی ما حقیقتی به نام «کشف» و «وجدان» را می‌شناسیم که غیر از ذهن و واقعیات خارج از ذهن است. و به واسطه‌ی همین حقیقت می‌توانیم از «واقعی» بودن چیزی سخن بگوییم. همچنین به برکت همین حقیقت می‌توانیم به حکایت‌گری وجود ذهنی از مصداق و واقع خود، قائل شویم. مفهوم «حاکمی» صرفاً با تکابه همین حقیقت برای ما معنا دارد؛ یعنی مفهومی که منطبق بر یک امر واقعی و گزارشگر آن است.

بخش اول: بررسی نظریات مشهور در تعریف علم □ ۳۱

آنچه در فلسفه و کلام، «بدهت» نامیده می‌شود، چیزی جز همین حقیقت نیست. «بدهت» یعنی روشنایی و آشکاری یا ظهور. «وجدان» هم حقیقتی جز ظهور و روشنایی نیست.

### علم: روشنایی و ظهور

نتیجه‌ی نهایی بحث این است که ما، هم اصل این‌که واقعی در خارج از ذهن وجود دارد و هم حکایت‌گری وجود ذهنی از آن واقع خارجی را، تنها به دلیل کشف و وجدان، می‌پذیریم. این کشف، حقیقتی جز ظهور و روشنایی ندارد که از آن به «بدهت» نیز تعبیر می‌کنیم.

نام دیگری که برای این حقیقت به کار می‌بریم، «علم» است. وقتی می‌گوییم به چیزی «علم» داریم، مقصودمان جز این نیست که آن چیز برای ما ظاهر و آشکار است. بنابراین ما بدون وساطت صور و مفاهیم ذهنی، به اصل واقعیت خارج از ذهن، «علم» پیدا می‌کنیم و اگر در موردی وجود ذهنی را حاکی از یک مصداق خاص و منطبق بر آن می‌دانیم، فقط و فقط به برکت همین علم و ظهور و بدهت است. پس نه در اصل این‌که خارج از ذهن، واقعیتی هست و نه در تعیین مصداق آن واقعیت خارجی، محتاج به صور ذهنی نیستیم. بلکه اصل وجود صور و مفاهیم و حکایت‌گری آن‌ها را فقط به واسطه‌ی علم و روشنایی می‌پذیریم.

### علم حصولی: خلط علم با معلوم

با توجه به این توضیحات، چه وجهی دارد که صورت‌های ذهنی را «علم» بنامیم؟ «علم» حقیقتی ماورای ذهن و واقعیات خارج از ذهن است که اصل وجود صور ذهنی و حکایت‌گری آن‌ها از خارج، به برکت آن اثبات می‌شود. با این ترتیب «علم» نامیدن صور ذهنیه، اشتباه بسیار بزرگی است. همه‌ی ما حقیقت «علم» را که چیزی جز ظهور و روشنایی یا بدهت نیست، می‌شناسیم. این حقیقت هیچ‌گاه برای ما ناشناخته نبوده است. اما بدون توجه به این‌که آن را می‌شناسیم، از وجود صور ذهنی و حکایت‌گری آن‌ها از خارج، سخن می‌گوییم؛ غافل از این‌که نفس مفهوم «حکایت‌گری» یا «مطابقت



ذهن با خارج» نشانگر حقیقت کشف و علم و وجدان است. اگر کشف و کاشفی در کار نبود، نه کلمه‌ی «واقعی» برای ما مفهوم داشت و نه چیزی از «حکایت‌گری» و «انطباق ذهن با خارج» می‌فهمیدیم. پس ما حقیقت علم را به خوبی می‌شناسیم و آن را غیر از صورت‌های ذهنی می‌دانیم. صور ذهنی، همگی معلوم و مکشوف ما هستند؛ در حالی که علم، خود کشف است. نباید حساب کشف را با مکشوف اشتباه بگیریم. آن‌چه که فلاسفه «علم حصولی» می‌نامند، در حقیقت صورت‌های ذهنی‌ای هستند که به نور علم برای ما مکشوفند. به تعبیر دیگر این‌ها معلومات ما هستند، نه علم ما. اگر هم این معلومات ذهنی را حاکی از واقعیّات خارج از ذهن بدانیم، همین حاکی بودن هم به نور علم برای ما احراز و بلکه فرض می‌شود.<sup>۱</sup>

با این ترتیب اشکال اساسی این است که فلاسفه علم را با معلوم اشتباه گرفته‌اند و آن‌چه علم حصولی نامیده‌اند، چیزی جز بخشی از معلومات ما نیست و این در حالی است که همه‌ی آن‌ها - بدون استثنا - حقیقت علم را، که چیزی جز ظهور و روشنایی و بدهت نیست، می‌شناسند و به صراحت از آن سخن می‌گویند. البته این شناخت همراه با غفلت از حقیقت آن است و همین تذکرات می‌تواند ایشان را از غفلت و بی‌توجهی نسبت به آن‌چه می‌شناسند، خارج سازد. نکته‌ی جالب توجه این است که هیچ‌کس در شناخت نور علم، خطا نمی‌کند و به تعبیری که قبلاً از ملاحظه‌ها نقل کردیم، «لبس» و «اشتباه» در شناخت آن، راه ندارد و این خود، یکی از نشانه‌های نور بودن علم است. در ادامه‌ی مباحث، این نکته‌ی مهم را به تفصیل بیان خواهیم کرد. ان شاء الله.

۱. در عبارتی که از آقای فیاضی نقل شد، ملاحظه کردیم که ایشان به امکان وقوع خطا در تطبیق صورت ذهنی با آن‌چه مصداقش انگاشته می‌شود، صریحاً اعتراف کرده است. همین نکته کافی است برای آن‌که ما نتوانیم صورت ذهنی خود را با علم یکی بدانیم. «علم» آن حقیقتی است که تطبیق یا عدم تطبیق صورت ذهنی را با واقع خارجی نشان می‌دهد. پس دیگر «امکان وقوع خطا در تطبیق آن با خارج» معنا ندارد. نتیجه این‌که: اگر در مورد چیزی (مانند صورت ذهنی) امکان وقوع خطا در تطبیق با واقع وجود داشته باشد، به همین دلیل نمی‌توانیم آن را علم بدانیم.